

صغیر را، چه قفاوت کند که سبک لایه روی در سبک
دوست کن بخدازد تا عهد و پست دست میخاید مکر ابرو
اکهی دادند که در ملک تو چنین منسکری واقع شده چه فرما
گفت من اورا از فضیلتی عصر میدانم و چنانکه در هر باشد که
در حق او خوشی کرده اند این سخن در سمع قبول من نیاید که
انگاه که معاینه کرده که گفتار کلیانست پست بندگی سبک
دست بردن پیشخ، بدندان برد پست دست
در بیع شنیدم که سحر گاه باشی چند از خاصان سالیز
قاضی سر از آمد شمع را دیده ای تاده و شاهنشسته
رکبه و قبح شکسته و قاضی در خواب استی سحر از ملک
استی اندک اندک با بطن سپدار که درش که خیزد از افشا

بدانکه کم که تو داری امید و آری هست، ملک گفت
بدین لطیفه بدیع که آوردی و این نکته غریب که گشتی محال
تخلست و خلاف شرع که ترا فضل و بلاغت امروز
از چنگ عقوبت من بر باند مصلحت آن می بینم
که ترا از قلعه بشیب اندازم تا دیگران عبرت گیرند گفتند
ایچند او ند جهان پرورده ایچاندا نم و این کنه نه شمان که
دیگر ایرامند از تان من عبرت بگیرم مکر اخند آدوار
کناه او در گذشت پس ایشانرا که اشارت بگشتن او
کردند گفت پست ایکه حال عیب خویشند، طعه بر عیب
دیگران منسید حکایت منظوم جوانی پاکباز و پاک
بود که با پاکباز روی در کرد و بود، چنین خواندم